

منطق تفسیر قرآن به قرآن و بررسی رابطه آن با روایات ضرب قرآن

سید محمد باقر حجتی^۱
کیوان احسانی^۲

چکیده:

بر قرآن کریم به عنوان آخرین حجت خدا بر بندگانش و سند جاودانه وحی از آغاز تاکنون، هزاران تفسیر و شرح باروشها، سبکها و صبغه‌های متنوع نگاشته شده است. یکی از استوارترین این مناهج، روش تفسیری قرآن به قرآن است که دلایل گوناگونی بر صحت و اتقان آن گواهی می‌دهد. از سوی دیگر، طرح روایاتی چند مبنی بر مذمت ضرب قرآن به قرآن و کافر شمردن ضارب قرآن، عده‌ای را بر آن داشته که مقصود از آن روایات را تفسیر قرآن به قرآن دانسته و بدین گونه شیوه تفسیری یاد شده را زیر سؤال برده و تخطئه نمایند.

کلید واژه‌ها: تفسیر قرآن، روش‌ها و مناهج تفسیری، تفسیر قرآن به قرآن، روایات، روایات ضرب قرآن به قرآن.

طرح مسأله

قرآن کریم، به منزله جاودانه‌ترین سند تاریخی و حبل‌المتین خداوند از روزهای آغازین نزول تاکنون، همواره محور رویکردها و باریک‌بینی‌های اندیشه بشری بوده و با

۱- استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران

۲- عضو هیئت علمی دانشگاه اراک

وجود گذشت بیش از چهارده قرن از تولدش، پیوسته الهام‌بخش زیباترین آفرینش‌های انسانی بوده است.

به جرأت می‌توان گفت هیچ نوشته‌ای، آسمانی یا زمینی، هم‌چون قرآن، کانون بحث‌ها و کاوش‌ها نبوده است.

مطالعه‌ای گذرا در تاریخ تفسیر، از گوناگونی روش‌ها و مناهج، اتجاهات، مذاهب و مکاتب تفسیری قرآن حکایت می‌کند. در این میان شیوه تفسیری قرآن به قرآن از جایگاهی ویژه برخوردار بوده و دلایل متعددی، گواه صحت و اتقان آن است. تفسیر قرآن به قرآن به معنای رودررو قرار دادن آیات با یکدیگر و تفسیر آنها با استمداد از تدبیر و استنطاق از دیگر آیات و استشهاد به آنها است که در جای خود امری پسندیده و مورد سفارش است. در حالیکه در پاره‌ای از روایات از مساله‌ای با عنوان: «ضرب قرآن به قرآن» با نكوهش سخن به میان آمده که رابطه دقیق آن با تفسیر قرآن به قرآن معلوم نیست و این مقاله درصدد بررسی این رابطه است.

ادله روش تفسیری قرآن به قرآن

۱- دلایل و شواهد قرآنی:

الف - آیاتی که قرآن را نور، روشن کننده و بیانگر هر چیز، هدایت و فرقان معرفی می‌نماید، مانند:

- «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (النحل، ۸۹)

- «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأُنزِلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (النساء، ۱۷۴)

- «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ» (البقره، ۱۸۵)

استاد جوادی آملی می‌نویسد: «مقتضای نور بودن قرآن کریم این است که نه در روشن بودن خود نیازمند غیر باشد و نه در روشن کردن غیر، زیرا در صورت نیاز به مبین دیگر، آن مبین اصل بوده و قرآن کریم فرع آن خواهد بود و این فرع و تابع قرار گرفتن با نور بودن آن ناسازگار است». (همو، تسنیم، ۶۵/۱)

منطق تفسیر قرآن به قرآن و بررسی رابطه آن با روایات ضرب قرآن ۳۷

و به تعبیر علامه طباطبایی؛ حاشا که قرآن بیان‌کننده همه چیز باشد، ولی بیان‌کننده خود نباشد. چگونه می‌توان کتابی را که تبیان خود نباشد، متصف به تبیان و روشنگر هر چیز نمود؟ (همو، المیزان، ۷/۱)

و از دیگر سو، قرآن که خود هدایت، بینه و مایه فرقان تمییز حق از باطل است، چگونه ممکن است که در هدایت‌گری اش محتاج به غیر خود باشد؟

ب - آیاتی که مردم را دعوت به تدبّر و تفکر در قرآن می‌نماید و دعوی مبرا بودن از هرگونه ناهماهنگی و اختلاف دارد، مانند:

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». (النساء، ۸۲)

«دعوت به تدبّر و ادعای نزاهت از اختلاف چنان که شاهد گویایی بر عمومی بودن فهم قرآن است، از بهترین شواهد استقلال قرآن در حجّیت و تبیین معارف و هم‌چنین صحت و کارایی شیوه تفسیری قرآن به قرآن است. زیرا اگر آیات قرآن از هم گسیخته بوده، هر کدام ناظر بر مطلب خاص باشد و پیوندهایی از قبیل اطلاق و تقیید، تعمیم و تخصیص، تأیید و تبیین و شرح و تفصیل با یکدیگر نداشته باشد هیچ‌کدام موافق با دیگری یا مخالف با آن نخواهد بود». (جوادی آملی، تسنیم، ۱/ ۶۸)

ج - آیه محکم و متشابه:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...»

(آل عمران، ۷)

خداوند در قرآن، آیات را به دو دسته محکم و متشابه تقسیم می‌نماید و محکّمات را امّ‌الکتاب، مادر و مرجع کتاب می‌شمرد. آیات متشابه با ارجاع به محکّمات روشن می‌شوند. پس عده‌ای از آیات مرجع و مفسّر دسته‌ای دیگر از آیات می‌شوند.

۲- شیوه بیانی قرآن

نزول تدریجی قرآن در بیست و سه سال، موجب پراکندگی آیات و احکام آن اعم از مطلق و مقید، عام و خاص، مجمل و مبین و... گردید. از این رو می‌بایست آیات در کنار هم و با ارجاع به یکدیگر تفسیر شوند، تا دیدگاه واقعی و مطلوب قرآن از آیات مستفاد شود. افزون بر آن، دستیابی به دریافتی جامع و همه جانبه از یک واژه و یا موضوع از خلال آیات قرآن و استخراج رأی و دیدگاه قرآن پیرامون آن، مستلزم نگرشی فراگیر و کند و کاوی گسترده و رجوعی جامع به قرآن می‌باشد. فهم بسیاری از نکات آیات و سور در گرو توجه به جایگاه هر یک از واژگان در آیه و نیز جایگاه آیه در مجموعه‌ای از آیات قبل و بعد و چگونگی ترتیب و توالی آنها و به تعبیری همان سیاق می‌باشد. سیاق یکی از عوامل بی‌بدیل در استنباط معانی قرآن است. لزوم رجوع به سیاق برای دریافت معانی عبارات و آیات قرآنی، خود دلیل دیگری در تأیید و ضرورت شیوه تفسیری قرآن به قرآن می‌باشد.

۳- دلایل روایی

احادیث و روایات متعددی، مؤید و مشوق شیوه تفسیری قرآن به قرآن می‌باشد. مانند:

الف - علی (ع) قرآن را بدین گونه وصف کرده است: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض و لا يختلف في الله و لا يخالف بصاحبه عن الله» (سیدرضی، خطبه ۱۳۳) یعنی: کتاب خدا، که بدان، راه حق را می‌بینید و بدان از حق سخن می‌گویید، و بدان، حق را می‌شنوید، بعض آن بعض دیگر را تفسیر کند و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی دهد، همه آیاتش، خدا را یکسان شناساند و آن را که همراهش شد، از خدا برنگرداند.

ب - علی (ع) می‌فرماید: «کتاب ربکم فیکم... مفسراً مجمله و مبیئاً غوامضه...» (همانجا، خطبه ۱) یعنی: کتاب پروردگارتان در میان شماست... در حالی که تفسیرکننده بخش‌های مجمل و روشن‌کننده پیچیدگی‌های خود می‌باشد.

جملات حضرت بیانگر آن است که در قرآن آیاتی مجمل و نیز غامض وجود دارد و این اجمال و یا پیچیدگی با رجوع به دیگر آیات برطرف می‌گردد.

ج - اصل «القرآن يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» که به روشنی بیان‌کننده شیوه مزبور بوده، توسط بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان پیشین هم‌چون طبری، طبرسی، زمخشری، ابن تیمیه، فخر رازی، زرکشی، سیوطی، مجلسی، فیض کاشانی و... مطرح شده است.^۱ بسیاری جمله مزبور را حدیث دانسته‌اند. (شهرستانی، ۱۰۶) و برخی آن را منقول از ابن عباس دانسته و نظر به ارتباط گسترده او در مسائل قرآنی با پیامبر(ص) و علی(ع)، احتمال اخذ آن جمله را از ایشان بعید ندانسته‌اند. (مکارم شیرازی، ۲۱/۱)

۴- سیره عملی پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع)

آن بزرگواران عملاً در موارد بسیاری در تفسیر قرآن، به خود آیات استناد و استشهاد نموده و تلاش کرده‌اند تا آیات را روشن‌گر و مفسر یکدیگر قرار دهند. شاید بتوان گفت رویکرد عملی آن حضرات به این شیوه در تفسیر قرآن، خود بهترین و گویاترین دلیل بر صحت شیوه تفسیری یاد شده می‌باشد. برای اختصار، فقط دو نمونه از آنها ذکر می‌شود.

الف - پیامبر اکرم(ص) در تفسیر آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مَهْتَدُونَ» (انعام، ۸۲) و در پاسخ به پرسش بعضی از اصحاب که می‌گفتند کدام یک از ماست که در حق خویش ظلم نکرده باشد؟ فرمود: ظلم در این جا همانند آن است که لقمان به پسرش گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان، ۱۳) و ظلم را به شرک تفسیر فرموده و در تفسیرشان، از آیه دیگری بهره گرفتند. (شنقیطی، ۴۸۶/۱)

۱- علیرغم آن که برخی از قرآن پژوهان معاصر، منشا اصلی قاعده مزبور را سخن ابن تیمیه دانسته و اظهار کرده‌اند که پیش از ابن تیمیه کسی به این قاعده تصریح نکرده، نه شیخ طوسی، نه طبرسی، نه ابوالفتوح، نه زمخشری و نه طبری (نک: خرمشاهی، ۳۲۵)، نگارنده در بسیاری از منابع متقدمان، حتی قبل از ابن تیمیه، تصریح به قاعده فوق را مشاهده نموده است. (نک: طبری، مقدمه جامع البیان، شیخ طوسی، مقدمه تبیان، زمخشری، ۵۲۰/۲)

ب - در مورد وجوب قصر نماز مسافر و استناد به آیه «و إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنْ» (النساء، ۱۰۱) توسط امام(ع) و پرسش از حضرتش که آیا جمله «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» دلالت بر عدم وجوب دارد؟، امام صادق(ع) در پاسخ با استناد به آیه: «إِنَّ الصَّافَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» (البقره/۱۵۸) اظهار داشت؛ همان طور که در آیه اخیر از تعبیر فلا جُنَاحَ علیه، وجوب استنباط می شود، در آیه فوق نیز این تعبیر دال بر وجوب و لزوم است. (معرفت، ۱/ ۴۷۴)

طرح روایات ضرب قرآن به قرآن

در این جا روایات ضرب قرآن به قرآن بیان شده و رابطه آن با تفسیر قرآن به قرآن بررسی می شود. زیرا برخی، مراد معصوم(ع) از این روایات را، تفسیر قرآن به قرآن دانسته و بدینسان شیوه مزبور را مورد انکار و مخالفت قرار داده اند:

حدیث اوّل - سیوطی آورده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَرَجَ عَلَى قَوْمٍ يَتَرَجَعُونَ فِي الْقُرْآنِ وَ هُوَ مُغْضِبٌ فَقَالَ بِهَذَا ضَلَّتِ الْأُمَمُ قَبْلَكُمْ، بِاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ وَ ضَرَبَ الْكِتَابَ بَعْضُهُ بَعْضًا. قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ لَمْ يَنْزَلْ لِيَكْذَبْ بَعْضُهُ بَعْضًا، وَلَكِنْ نَزَلَ أَنْ يُصَدِّقَ بَعْضُهُ بَعْضًا. فَمَا عَرَفْتُمْ مِنْهُ فَأَعْمَلُوا بِهِ وَ مَا تَشَابَهَ عَلَيْكُمْ فَامِنُوا بِهِ». (همو، ۱۴۹/۲) یعنی: رسول خدا(ص) از کنار گروهی گذشتند که آیات قرآن را به یکدیگر ارجاع می دادند، در حالی که ایشان خشمگین بودند فرمودند: بدین گونه امت های قبل از شما گمراه شدند، به اختلاف درباره پیامبران شان و زدن پاره ای از کتاب به بعضی دیگر و سپس فرمود: به راستی قرآن نازل نشد که بعضی از آن بعضی دیگرش را تکذیب نماید، بلکه قرآن بدان جهت نازل شد که پاره ای از آن، تصدیق کننده پاره ای دیگر باشد، پس از قرآن، آن چه را که شناختید بدان عمل نمایید و آن چه را که بر شما مشتبه بود، بدان ایمان آورید.

حدیث دوّم - در برخی از منابع آمده است: «سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) قَوْمًا يَتَدَارِثُونَ^۱ فَقَالَ إِنَّمَا هَلِكُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ضَرَبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ إِنَّمَا نَزَلَ كِتَابُ اللَّهِ يَصْدَقُ بَعْضُهُ بَعْضًا فَلَا تُكذِّبُوا بَعْضُهُ بِبَعْضٍ. فَمَا عَلِمْتُمْ مِنْهُ فَقُولُوا وَ مَا جَهِلْتُمْ فَكَلِّمُوا أَلِيَّ عَالَمِهِ^۲. (سیوطی، ۱۴۹/۲؛ ابن کثیر، ۱۰/۲) یعنی: رسول خدا(ص) شنید که گروهی در مورد قرآن به خصومت و اختلاف با یکدیگر برخاسته‌اند پس فرمود: به راستی مردمان قبل از شما به این علت هلاک شدند، پاره‌ای از کتاب خدا را به پاره دیگر زدند، جز این نیست که کتاب خدا نازل شده تا بعضی از آیاتش تصدیق‌کننده بعضی دیگر باشد. پس بعضی آیات آن را مایه تکذیب بعضی دیگرش قرار ندهید. به راستی آن چه از آن می‌دانید، بیان کنید و آن چه نمی‌دانید، پس به عالمش واگذار نمایید.

حدیث سوّم - ابن عمر از رسول خدا (ص) روایت کرده که: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) خَرَجَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ هُمْ يَتَنَازَعُونَ فِي الْقُرْآنِ؛ هَذَا يَنْزِعُ وَ هَذَا يَنْزِعُ فَكَأَنَّمَا فَقِيَءٌ فِي وَجْهِهِ حَبُّ الرِّمَانِ فَقَالَ: أَلْهَذَا خَلَقْتُمْ أَوْ لِهَذَا أَمَرْتُمْ أَنْ تَضْرِبُوا كِتَابَ اللَّهِ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، انظُرُوا مَا أَمَرْتُمْ بِهِ فَاتَّبِعُوهُ وَ مَا نُهِيْتُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا». (سیوطی، ۱۵۳/۲) یعنی: رسول خدا(ص) بر گروهی از اصحابش خارج شد که در حال نزاع و جدال در مورد قرآن بودند، هر یک از آنها به آیه‌ای با دیگری منازعه می‌نمود، حضرت با چهره‌ای سرخگون هم‌چون دانه‌های انار فرمود: آیا برای این خلق شدید یا مأمور شدید که پاره‌ای از کتاب خدا را به پاره‌ای دیگر زنید؟ بدان چه مأمور شدید، نظر کنید و از آن تبعیت نمایید و از آن چه نهی شدید، باز ایستید.

۱- يتدارثون، (درأ)، تدارأ القوم: تدافعوا في و نحوها و اختلفوا.

۲- سلسله سند چنین است؛ قال الإمام احمد: حدّثنا عبدالرزاق، حدّثنا معمر عن الزهري، عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه، قال: سمع رسول الله(ص) قوماً يتدارثون فقال: إنّما هلك... الخ.

حدیث چهارم - امام صادق (ع) از پدر بزرگوارشان نقل کرده‌اند که: «ما ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ»^۱ (کلینی، ۴۴۵/۴) یعنی: هیچ فردی، پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ای دیگر نزد، مگر این که کافر شد.

حدیث پنجم - امام صادق (ع) در حدیث دیگری فرمود: «أَنَّهُمْ ضَرَبُوا بَعْضَ الْقُرْآنِ بِبَعْضٍ، وَاحْتَجُّوا بِالْمَنْسُوحِ وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ النَّاسِخُ، وَاحْتَجُّوا بِالْمَتَشَابِهِ وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ الْمَحْكَمُ، وَاحْتَجُّوا بِالْخَاصِّ وَ هُمْ يَقْدَرُونَ أَنَّهُ الْعَامُ. وَاحْتَجُّوا وَ فِي تَأْوِيلِهَا وَ لَمْ يَنْظُرُوا إِلَى مَا يَفْتَحُ بِهِ الْكَلَامَ وَ إِلَى مَا يَخْتَمُهُ وَ لَمْ يَعْرِفُوا مَوَارِدَهُ وَ مَصَادِرَهُ إِذْ لَمْ يَأْخُذُوا عَنِ أَهْلِهِ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا». (مجلسی، بحار الأنوار، ۳/۹۳) یعنی: ایشان پاره‌ای از قرآن را به پاره دیگر زدند و به منسوخ احتجاج کرده، در حالی که گمان می‌کردند که ناسخ است و به خاص، احتجاج نموده در حالی که تصور می‌کردند که عام است و به آیه احتجاج نموده، در حالی که سنت را در تأویل آن رها نمودند و به آغاز و انجام کلام و موارد و مصادر و شرایط آن توجه ننمودند زیرا آن را از اهلش نگرفته و لذا خود گمراه شدند و نیز موجب گمراهی دیگران شدند.

بررسی معنای لغوی و اصطلاحی ضرب

ضرب در لغت، معانی فراوانی دارد. زدن، سفر کردن و...

اما باید دید معنای آن در روایات «ضربُ القرآن بالقرآن» چیست؟

۱- برخی دیگر از این روایات به قرار زیر است: کلینی، کتاب فضل القرآن، حدیث ۲۵: علیٌّ عن أبيه عن النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا ضَرَبَ رَجُلٌ الْقُرْآنَ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ إِلَّا كَفَرَ. وَ نِيزَ حَدِيثٌ ۱۷: مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ حُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ... الخ؛ مجلسی، بحار الأنوار ۳۹/۹۲، ص ۵؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ۱۹۰؛ البرقی، أبو جعفر احمد بن محمد بن الخالد، المحاسن، ۲۱۲؛ شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ترجمه علی‌اکبر غفاری، ۶۳۹ (بخش عقاب الاعمال)؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ۱۸/۱۳۵؛ تفسیر العیاشی، ۳۰/۱ (باب الجدل)؛ البحرانی، تفسیر البرهان، ۱/۱۹ (باب ۶: فی النهی عن تفسیر القرآن بالرأی و النهی عن الجدل).

در لسان العرب آمده: «ضربتُ الشیءَ بالشیءِ خلطتُهُ» یعنی آن را با چیزی دیگر مخلوط کرده و درهم آمیختم. (ابن منظور، ۵۴/۱)

طریحی نیز ضمن ارائه همان معنی استناد به حدیث پیامبر(ص) کرده و آن را شاهدی برای سخن خود آورده است: بعضی از کتاب خدا را به بعضی دیگر درمی آمیزند، بدان گونه که میان محکم و متشابه آیات، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید و مجمل و مبین آنها تمایزی قائل نشده‌اند. (۱۰۶/۲)

بررسی روایات یاد شده و نظرات برخی از بزرگان درباره آنها

اولاً، همان‌طور که ملاحظه شد، این روایات از طریق فریقین نقل شده است. ثانیاً، مضمون این روایات نزدیک به یکدیگر است و بعضی از آنها، توضیحی متعاقب مذمت ضرب قرآن به قرآن دارد که تا حد زیادی روشن‌گر مطلب می‌باشد. ثالثاً، برخی از این روایات از جهت سند مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند: مجلسی، روایت امام صادق(ع) که فرمود: «ماضربَ رجلُ القرآنَ بعضه ببعضٍ إلا کفراً» را مجهول دانسته است. (همو، العقول، ۵۲۱/۱۲)

برخی نیز متعاقب نظر مجلسی، به روایت فوق به سبب وجود قاسم بن سلیمان در سلسله سند خرده گرفته‌اند از آن رو که مدح صریحی درباره او وارد نشده است. (علوی مهر، ۷۶؛ رضایی اصفهانی، ۶۷)

در این جا ذکر نکاتی ضروری به نظر می‌رسد:

الف - برخی با خدشه در سند روایت فوق، گویی خواسته‌اند صورت مسئله را پاک نمایند، حال آن که، روایات متعددی در این زمینه و با سندهای متفاوت، از طریق عامه و خاصه نقل شده و مطلب، منحصر به روایت یاد شده نیست تا با ایجاد اشکال در سند آن، مساله منتفی گردد. لذا مطلب، هم چنان به قوت خود باقی است.

ب - حتی روایت امام صادق(ع) را نیز نمی‌توان از نظر سند، مردود دانست، چرا که در سلسله سند آن، از چهار فرد مطرح شده، سه نفر ثقه و ممدوح می‌باشند: علی بن ابراهیم^۱، و پدرش ابراهیم بن هاشم^۲ و نصر بن سوید^۳، و تنها در مورد قاسم بن سلیمان است که گفته شده مدح صریحی درباره او وارد نشده است. ولی هرچند که برای او مدحی، ذکر نشده، ولی ذمی هم نیامده، مضاف بر آن که نام او در کتب مختلف رجال و تفسیر مطرح بوده و در سلسله سند روایات مختلفی از امام صادق(ع) به چشم می‌خورد.^۴

رباعاً، آرای گوناگونی درباره محتوای روایات مزبور از جانب علمای متقدم و متأخر مطرح شده که همه آنها را می‌توان در قالب دو نظر جمع نمود:

۱- عده‌ای، مراد این روایت را همان تفسیر قرآن به قرآن دانسته و بر آن اساس، شیوه تفسیری قرآن به قرآن را مردود اعلام کرده‌اند.

شاید بتوان ابن ولید را از قدیمی‌ترین کسانی دانست که این نظریه را اظهار کرده است. شیخ صدوق پس از نقل روایت امام صادق(ع)، می‌نویسد: «من از استادم، ابن ولید در مورد معنای حدیث پرسیدم و او در پاسخ گفت: این که، در تفسیر آیه‌ای به وسیله آیه دیگر پاسخ دهی». (همو، معانی الأخبار، ۱۹۰)

از این رو برخی به روایت مزبور و شرح ابن ولید در معنای آن، استناد نموده و جواز تفسیر قرآن به قرآن را این چنین مورد انکار قرار داده‌اند:

- ۱- نک رجال النجاشی، ۲۶۰: علی بن ابراهیم بن هاشم، ابوالحسن القمی فی الحدیث، ثبت، معتمد، صحیح المذهب...
- ۲- نک معجم رجال الحدیث، ۳۱۶/۱: ابراهیم بن هاشم ابواسحاق القمی، أصله کوفی انتقل إلى قم... روی عن ابن ابی عمیر، و روی عنه ابنه علی. مرحوم خوبی بعد از نقل مطلب فوق می‌نویسد: أقول لا ينبغي الشك في ابراهیم بن هاشم و يدل علی ذلك امور: ۱- أنه روی عنه ابنه علی فی تفسیره كثيراً. ۲- أن السيد ابن طاووس ادعى الاتفاق علی وثاقته... ۳- أنه اول من نشر حدیث الكوفیین بقم و القمیون قد اعتمدوا علی روایاته...
- ۳- نک رجال النجاشی، ۴۲۶، ش ۱۱۴۷: نصر بن سوید الصیرفی؛ کوفی، صحیح الحدیث، انتقل الی بغداد... لازم به ذکر است نام او در بعضی کتب نصر (با صاد) و در برخی دیگر نصر (با ضاد) ثبت شده است.
- ۴- نک: رجال النجاشی، ۳۱۴، ش ۸۵۸؛ علی بن ابراهیم القمی، تفسیر القمی، ۳۴/۱؛ خوبی، ۴۷/۱۴، ش ۹۵۴۰.

«آیا به ما رخصت داده‌اند که از آیه‌ای تفسیر آیه دیگر را بیان کنیم؟ قطعاً خیر، زیرا همان گونه که در تفسیر قرآن، تنها با گفتن این که قرآن تفسیر دارد، نمی‌توانیم به رأی خود قرآن را تفسیر کنیم، هم‌چنین نمی‌توانیم از رهگذر حدیث «القرآن یفسره بعضه بعضاً» درباره این منهج تفسیری، رخصت را استنتاج کنیم. به‌علاوه می‌توان از بعضی احادیث استفاده نمود که از این منهج، مردم عادی را منع کرده‌اند، همان گونه که از تفسیر به رأی منع کرده‌اند. زیرا در حدیثی که عیاشی در تفسیرش و برقی در محاسن و شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال و کتاب معانی الأخبار نقل کرده، امام صادق(ع) فرمودند: «ما ضرب رجل بعض القرآن ببعض إلا و کفر» (ابطحی، ۸)

مؤلف تفسیر تسنیم می‌نویسد: «برخی از اخباریون پنداشته‌اند اهل بیت عصمت و طهارت(ع) دیگران را از تفسیر قرآن به قرآن منع کرده‌اند و مراد اهل بیت(ع) در روایاتی که ضرب القرآن بالقرآن را نکوهش کرده، همان تفسیر قرآن به قرآن است.» (همو، ۹۹/۱)

بنابراین همان‌طور که روشن است، گروهی ضرب قرآن را به معنای تفسیر قرآن به قرآن و آن را برابر با تفسیر به رأی تلقی نموده‌اند که فرجام آن، کفر و آماده کردن جایگاه خویش در آتش دوزخ می‌باشد.

۲- دسته دوم از آراء و نظرات گوناگون پیرامون موضوع را می‌توان با وجود گوناگونی و تفاوت ظاهری آنها حول یک محور جمع نموده و سازشی میان آنها برقرار نمود، به این صورت که:

مراد از ضرب قرآن به قرآن، را نگاه گسسته و ناهماهنگ به آیات قرآنی، و درهم ریختن جایگاه آیات و معانی آنها می‌داند.

اینک به نقل نظرات برخی از بزرگان در این باره می‌پردازیم:

الف - علامه طباطبایی، مضمون این روایات را بیانگر ناروا بودن استمداد از غیر قرآن در تفسیر آن می‌داند به این صورت که: «چنان که ملاحظه می‌شود در این روایات، ضرب پاره‌ای از قرآن به پاره‌ای دیگر، مقابل تصدیق پاره‌ای بر پاره دیگر قرار گرفته است و ضرب آن،

خلط نمودن مقامات معانی آیات به یکدیگر و اخلاف به ترتیب مقاصد آنها می‌باشد. مثلاً آیه محکمی را متشابه و یا متشابهی را محکم شمردند و امثال آن.» (همو، المیزان، ۸۵/۳) و در جای دیگر می‌نویسد: «در اثر از دست دادن ترتیب معنوی، آیات قرآنی با یکدیگر خلط شده و پاره‌ای مقصد و مراد پاره دیگر را دفع می‌کند و در نتیجه هر دو طرف از اعتبار می‌افتند و هر یک در دلالت بر مراد خود به سستی می‌گراید و چون قرآن شریف ذاتاً بین آیاتش اختلافی نیست پس ناگزیر این اختلاف به واسطه اختلاط و از میان رفتن ترتیب معنوی و از بین رفتن مراد هر دوی آنها می‌باشد و این همان است که در پاره‌ای روایات به ضرب قرآن تعبیر شده است.» (همانجا، ۸۲)^۱

ایشان پاسخ ابن ولید را خالی از ابهام ندانسته و می‌نویسد: «اگر مراد ابن ولید همان خلط مذکور باشد که در میان اهل بحث هنگام مناظره معمول است و به وسیله ایراد کردن یک آیه معارضه با آیه دیگر انداخته با تمسک به پاره‌ای از آن پاره دیگر را از ظاهرش منصرف می‌کنند، سخنی درست است،^۲ ولی اگر مقصودش از این سخن، تفسیر نمودن آیه‌ای با آیه دیگر و استشهاد به آیه دیگر برای روشن شدن معنای آیه‌ای باشد گفتاری نادرست است.» (همو، المیزان، ۸۳/۳)

علامه تفسیر به‌رأی، تکلم در قرآن به غیر علم و دانایی و زدن و ضرب پاره‌ای از قرآن به پاره دیگر را معادل یک معنای داند و آن‌این که استمداد و کمک‌گرفتن از غیر قرآن در تفسیر قرآن خطا و غیرجایز است و این دقیقاً معنایی صددرصد مخالف و مقابل نظریه اول می‌باشد که ضرب قرآن را همان تفسیر قرآن به قرآن دانسته و لذا آن را مردود می‌داند. (همانجا)

البته جای سؤال است که علامه چگونه و از کجا به چنین نتیجه‌ای می‌رسد که ضرب قرآن به قرآن، به معنای استمداد از غیر قرآن در تفسیر قرآن است؟ مبنای چنین استنتاجی روشن

۱- چنان چه گفته‌اند؛ قرآن بر خلاف احادیث و مباحث فقهی دارای نظم و ترتیب خاصی است و بر هم زدن ترتیب و ترکیب آن، در بعضی از روایات، تحت عنوان ضرب قرآن به قرآن به شدت نهی شده است. (نک: بی‌آزار شیرازی، نطق و تکلم در قرآن، مقالات و بررسی‌ها، دفتر ۴۷-۴۸).

۲- برخی احتمال داده‌اند که؛ مراد از «ضرب القرآن بعضه ببعض» مقارنه آیات و ارجاع آیه‌ای به آیات دیگر به منظور ابراز اختلاف و تضاد بین آیات و ایجاد فتنه در دین خدا باشد. (نک: عمیدزنجانی، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، ۳۷۶)

نیست و به نظر نمی‌رسد مقرون به صحّت باشد.

ب - استاد جوادی آملی نیز معنایی مقابل تفسیر قرآن به قرآن برای ضرب قرآن مطرح کرده و معتقد است که ضرب قرآن به معنای عدم لحاظ هماهنگی میان آیات و نادیده گرفتن ارتباط‌های مختلف میان آیات، اعم از پیوند و ارتباط میان ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، صدر و ذیل آیات، می‌باشد و منجر به خروج آیه از مسیر و معنای اصلی‌اش خواهد بود که این خود نوعی تفسیر به رأی است و درست بر خلاف تفسیر قرآن به قرآن می‌باشد که در آن پیوند و رابطه و هماهنگی میان آیات با یکدیگر لحاظ می‌شود. (همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ۳۹۶/۱)

ج - شیخ انصاری می‌نویسد: «تو را به این امر راهنمایی می‌کند، بیان ابی عبدالله در نکوهش مخالفین که فرمود: ایشان پاره‌ای از قرآن را به پاره‌ی دیگر زدند و به منسوخ احتجاج کرده، در حالی که گمان می‌کردند ناسخ است و به خاص، احتجاج نموده در حالی که تصور می‌کردند عام است و به آیه احتجاج نموده، در حالی که سنّت را در تأویل آن رها نمودند و به آغاز و انجام کلام و موارد و مصادر و شرایط آن توجه ننمودند، زیرا آن را از اهلش نگرفته و لذا خود گمراه شدند و نیز موجب گمراهی دیگران شدند». (همو، ۹۰/۱)

در واقع، ایشان با تکیه بر مفاد روایات فوق، مراد از ضرب قرآن به قرآن در روایات را بدین‌گونه گزارش کرده که منظور درهم ریختن و برهم زدن ترتیب و تناسب و ترابط آیات و ارجاع به عام قبل از جستجوی خاص و ارجاع به مطلق، بدون در نظر گرفتن مقید آن و رجوع به متشابه بدون در نظر گرفتن محکم و احتیاج به ناسخ بدون لحاظ منسوخ آن دانسته است. و به تعبیر دیگر قرآن را یکپارچه ندیدن و آن را تکه تکه کردن، چنان که قرآن می‌گوید: «الذین جعلوا القرآن عضین» (حجر، ۹۱)^۱

۱- چنان که بعضی، از آن تعبیر به نادیده گرفتن نگرش سیستماتیک به قرآن می‌نمایند: نادیده گرفتن نگرش سیستماتیک به قرآن، گاه انسان را به وادی ضرب قرآن به قرآن می‌کشاند که نوعی تفسیر به رأی می‌باشد و مورد نکوهش امامان معصوم قرار گرفته است. ضرب قرآن به قرآن، همان نگاه تفکیکی و ناهماهنگ به قرآن است، یعنی تفسیر قرآن بدون مرتبط دیدن عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ و صدر و ذیل آیات. رک: عنایتی‌راد، مقاله زبان‌شناسی دین در نگاه المیزان، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، ش ۹-۱۰، ص ۴۳.

د - فیض کاشانی در شرح روایت مزبور چنین می‌نویسد: «شاید مراد از ضرب بعضی از آن به بعضی دیگر، تأویل بعضی از تشابهات قرآن به بعضی دیگر براساس هوای نفس و سلیقه شخصی باشد، بدون سماع آن معانی از اهلش و یا دریافت نور و هدایتی از جانب خداوند، و روشن است که ظاهر این اخبار، با آن چه در مقدمه اول گذشت مبنی بر امر به اعتصام به حبل قرآن و تفکر و اندیشه در حدود و اعماق آن، متناقض است. پس به ناچار می‌بایست میان آن دو به گونه‌ای جمع نموده و موافقت حاصل نمود. (همو، الصافی، ۷۱/۱؛ الوافی، ۲۷۴/۵)

در حقیقت او تأویل آیات بر اساس ذوق و سلیقه شخصی و بدون پذیرش سخن اهل حق و تابش نور الهی را ضرب قرآن به قرآن می‌داند و روشن است که تأویلی این چنین سر از تفسیر به رأی برخواهد آورد و مستوجب مهیّا نمودن جایگاهی برای خود در آتش دوزخ است.

بدینسان ضرب بعضی آیات به بعضی دیگر، براساس دلخواه و به‌کارگیری رأی و نظر شخصی در آیات و نیز عدم توجه و گوش سپاری به آنان که اهلیت، برای بیان معارف قرآن دارند، که همان معصومین (ع) هستند، مسلماً مذموم و مساوی با کفر خواهد بود.

مرحوم فیض بر آن است که ظاهر این اخبار با آن چه که در مورد اعتصام به حبل قرآن و تفکر و اندیشه و تعمق در بطون آن بیان گردیده و بدان امر شده، متناقض است که ناگزیر می‌بایست میان آنها به نوعی جمع و سازش برقرار نمود.

ه - مولی صالح مازندرانی (ره)، شارح اصول کافی، در شرح روایت فوق دو احتمال داده است:

اول مراد از ضرب، معنای معروف آن باشد (زدن بر قرآن) که این امر اگر به جهت استخفاف و تحقیر قرآن باشد، مسلماً کفر و جحود است و به انکار و سرکشی می‌انجامد و در غیر این صورت موجب کفران نعمت و ترک ادب در محضر قرآن است.

دوم در آیات مشکل قرآن مانند مجملات، مؤولات، مطلقها، عامها، مجازها و تشابهات، رأی و نظر خویش را دخالت داده و با گمان و وهم خویش بر قرآن نظر افکنده

و بدون هیچ‌گونه مستند صحیحی و یا نقل صریح و روشنی از معصومین(ع) احکامی را استنباط و براساس آنها عمل نماید و به آنها فتوا دهد. (همو، ۷۲/۱۱)

و - علامه مجلسی: او در شرح حدیث هفدهم الکافی (روایت ضرب قرآن از امام صادق(ع)) چنین می‌گوید: «حدیث فوق، مجهول است. تعبیر بعضه ببعض می‌رساند که علم تفسیر قرآن، جمع آیات و استنباط احکام از آنها را کسی جز معصوم ندارد و احتمال دارد که مراد، معنای ظاهری ضرب باشد به تقدیر استخفاف و کوچک شمردن قرآن یا نوعی مجازگویی در معنای کفر باشد و صدوق در کتاب معانی الاخبار بعد از نقل این خبر می‌نویسد: و از محمدبن الحسن در مورد معنای حدیث پرسیدم، گفت: به این معناست که شخصی آیه‌ای را با آیه دیگر تفسیر نماید». (همو، ۵۲۱/۱۲)

در تبیین نظر مرحوم مجلسی، باید گفت؛ او دو احتمال را مطرح نموده، احتمال اول که، تقریباً همان نظریه اخباریون است که در ابتدای سخن مطرح شد و احتمال دومی که یاد می‌کند دقیقاً همان نظر مولی صالح مازندرانی است و اما در هاشم و سائل الشیعه، مطلبی به نقل از مرحوم مجلسی آمده که نگارنده جز این‌جا مرجع دیگری برای سخن علامه مجلسی نیافته است، بدین شرح:»

»:

«

«.(حرّ عاملی، ۱۳۵/۱۸)

در مورد سخن امام(ع) که فرمود: ما ضرب رجل...، مجلسی گوید: ضرب پاره‌ای از قرآن به پاره‌ی دیگر چنان که از روایات دیگری نیز مستفاد است، بدین معنی است که انسان بعضی آیات متشابه را که بنا به ظاهرشان با مذهب فاسد موافقت دارد و بدون توجه به دیگر آیات بگیرد و سایر آیات را بر طبق آن بدون تدبر در آنها و توجه به دیگر آیات به

تأویل برد و بر آن حمل نماید، خداوند فرمود: پس آیا در قرآن اندیشه و تدبیر نمی‌کنند؟ و اگر از جانب غیر خدا بود، هر آینه اختلاف بسیاری در آن می‌یافتند و شاید همین مطلب مراد و مقصود ابن ولید، استاد شیخ صدوق باشد که در پاسخ فرمود: ضرب قرآن به معنای آن است که فرد در تفسیر آیه‌ای به تفسیر آیه دیگر پاسخ گوید.

نتایج مقاله

به هیچ روی نمی‌توان مراد از ضرب قرآن در روایات یاد شده را، تفسیر قرآن به قرآن که مستحکم به دلایلی استوار است، دانست.

با دقت در روایات ضرب قرآن، مراد از آن به صورت زیر روشن می‌شود:

۱- رو در رو قرار دادن آیات با یکدیگر به منظور تناقض نمایی و تکذیب برخی از آیات به وسیله برخی دیگر و نزاع در مورد آیات حق.

۲- عدم توجه به ارتباط، تناسب و هماهنگی مجموعه آیات قرآن و فقدان نگرش سیستماتیک به آن؛ توجه به منسوخ بدون لحاظ ناسخ آن، احتجاج به متشابه بدون توجه به محکم و ارجاع به آن، توجه به عام با چشم‌پوشی از خاص آن و عدم آگاهی به موارد و مصادر و آغاز و انجام کلام خدا.

۳- رها کردن سنت در تأویل آیات و روی گردانی از اهل قرآن (إذ لم يأخذوا عن أهله) در تفسیر و تأویل آن.

در صورتی که در تفسیر قرآن به قرآن:

اولاً - آیات به کمک یکدیگر آمده و در کنار هم، دریچه‌هایی از عالم وسیع حقایق قرآنی را به سوی ما می‌گشاید.

ثانیاً - آیات در راستای تصدیق یکدیگر قرار می‌گیرند، نه تکذیب، چرا که «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابَهَا مُتَشَابِهًا مَّثَانِيًا...» (الزمر، ۲۳)

ثالثاً - ارتباط میان آیات گوناگون، هم‌چون ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و... مورد توجه عمیق واقع شده است.

و رابعاً - هرگز سنت و نقش آن در تأویل آیات، انکار نمی‌شود. چنان که علامه طباطبایی روش یادشده در تفسیر خود را، تفسیر آیه با استمداد از تدبر و استنتاج معنی آیه از مجموع آیات مربوطه و استفاده از روایات در صورت امکان، می‌داند. (همو، قرآن در اسلام، ۵۳)

بنابراین چنان که استاد جوادی آملی نیز اشاره دارد؛ میان تفسیر قرآن به قرآن و ضرب قرآن به قرآن، که یک نوع تفسیر به رأی است، موضوعاً امتیاز برقرار است و قهراً امتیاز حکمی هم خواهند داشت. (همو، مقدمه ترجمه المیزان، ۲۰/۱)

کتاب‌شناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابطحی، سید حسن، دو مقاله، مقاله منهج تفسیری قرآن کریم، اولین کنفرانس تحقیقاتی علوم و مفاهیم قرآن کریم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق/۱۳۶۷ش.
-
- ۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ۱۴۰۸ق.
- ۵- انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- ۶- بابائی، علی‌اکبر، مکاتب تفسیری، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
- ۷- بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- ۸- برقی، ابوجعفر احمد بن محمد، المحاسن، تهران، ۱۳۷۰ق.
- ۹- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، نطق و تکلم در قرآن، مقالات و بررسی‌ها، ش ۴۷-۴۸.
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله، تفسیر ترتیبی تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸ش.
- ۱۱- همو، تفسیر موضوعی قرآن کریم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
-
- ۱۳- خرمشاهی، بهاء‌الدین، قرآن پژوهی، مرکز نشر فرهنگی شرق، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۱۴- خویی، سیدابوالقاسم، معجم رجال‌الحديث، قم، مرکز نشر ، ۱۳۶۹ش.
- ۱۵- رضایی اصفهانی، محمدعلی، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، قم، انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۲ش.
- ۱۶- زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل...، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۴ق.
- ۱۷- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق.

- ۱۸- سید رضی، محمدبن حسینی، نهج البلاغه به تصحیح صبحی صالح، بیروت، [بی تا].
- ۱۹- شنیطی، امین، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، لبنان، الطبعة الثانية، ۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م.
- ۲۰- شهرستانی، هبه الدین، تنزیه التنزیل، ترجمه علیرضا حکیم خسروانی، ۱۳۷۱.
- ۲۱- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران، انتشارات صدوقی، ۱۴۰۰ق.
- ۲۲- همو، معانی الاخبار، قم، نشر الاسلامی مدرسین، بقم، [بی تا].
- ۲۳- طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۰ ش.
- ۲۴- همو، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ ش.
- ۲۵- طبری، محمدبن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- ۲۶- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، بیروت، ۱۹۸۵ م.
- ۲۷- طوسی، ابوجعفر محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
- ۲۸- علوی مهر، حسین، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، تهران، انتشارات أسوه، ۱۳۸۱ ش.
- ۲۹- عمید زنجانی، عباس علی، مبانی و روش‌های تفسیر قرآن، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش.
- ۳۰- عنایتی راد، محمدجواد، زبان شناسی دین در نگاه المیزان، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، ش ۱۰-۹، ۱۳۷۶ ش.
- ۳۱- عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
- ۳۲- فیض کاشانی، مولی محسن محمدبن مرتضی، الصافی فی تفسیر القرآن، بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م.
- ۳۳- همو، الوافی، اصفهان، الامام امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۶۵ ش.
- ۳۴- کلبینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ترجمه و شرح سیدجواد مصطفوی، انتشارات مسجد چهارده معصوم(ع).
- ۳۵- مازندرانی، مولی صالح، شرح اصول الکافی با تعلیقات ابوالحسن شعرانی، بیروت، چاپ علی عاشور، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م.
- ۳۶- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- ۳۷- همو، العقول، تهران، ۱۴۰۰ق.
- ۳۸- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر موضوعی پیام قرآن، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۷ ش.
- ۳۹- معرفت، محمدهادی، تفسیر و مفسران، قم، موسسه فرهنگی التمهید، چاپ اول، ۱۳۷۹ ش.
- ۴۰-